

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید محمدمهدی صفره، دانشجوی نخبه‌ای که در جنگ تحمیلی رمضان به شهادت رسید

پایان نامه‌اش عمیق بود و پایان خودش عمیق‌تر!



فرا گرفت که ای کاش محمدمهدی الان پیش ما بود. خیلی دلم برایش تنگ شده... ای کاش الان با هم زیارت می‌کردیم... همچنان این ای کاش‌ها فکرم را درگیر کرده بود. بعد از زیارت به هتل برگشتم. فردای آن روز وقتی از مرقد آقا سیدمحمد (برادر امام هادی(ع)) برمی‌گشتم، من از خستگی زیاد در اتوبوس خوابم برد. خواب دیدم که محمدمهدی پیشم آمد و به من گفت: «امامان جان، من همراه فائزه (همسرش) بودم و در حرم داشتم زیارت می‌کردم. برو از فائزه بپرس یک نشانی از حضور من به شما بدهد که بدانید من پیشتان بودم و برایم زیارت می‌کردم.» عروسم در صندلی پشت سرمان نشسته بود. وقتی از خواب بیدار شدم، پرسیدم: «فائزه جان، محمدمهدی گفت یک نشانه‌ای از شما بپرسم که در زیارت کردید و عروسم ما بوده است.» عروسم گفت: «امامان جان، محمدمهدی معلومه که باهامون بوده!» دوباره گفتم: «از من خواسته یک نشانه به من بدهید. آن نشانه چیست که فکر مرا درگیر کرده است؟» عروسم یک لحظه فکر کرد و گفت: «بله امامان جان، عطری که محمدمهدی همیشه به خودش می‌زد، فضای اتاقی را که استراحت می‌کردم پر کرده بود.» عروسم گفت: «آن لحظه حضور محمدمهدی را حس کردم و این همان نشانی است که خواسته به شما بگویم.» حقیقتاً که شهید زنده‌اند و این ما هستیم که در کی از حقایق زندگی آنها ندانیم. روحشان شاد و راهشان پر رهرو باشد.»

دوستان هم‌دانشگاهی محمدمهدی چه خاطراتی از ایشان بیان کرده‌اند؟

«یکی از دکترها و استادان دانشگاه محمدمهدی بعد از شهادت بپرسم برایمان تعریف می‌کرد: «شهید دانشجوی دوره لیسانس و ارشد من بود. ایشان در دوره کارشناسی بسیار فعال، جدی، خوش‌خنده، باهوش و تیزبین بود. محمدمهدی در درس ترجمه شفاهی بی‌نظیر بود. در جا مطلب را دریافت و برمی‌گرداند. بعدها آمد و گفت برای پایان‌نامه موضوع می‌خواهم. پرسیدم: «چه موضوعی مدنظرت داری؟» گفت: «نمی‌خواهم موضوع سسطحی باشد. دوست دارم عمیق، سخت و دشوار باشد!» با خنده گفتم: «چرا؟ همه دنبال موضوع آسان هستند، تو سخت می‌خواهی؟» گفت: «نمی‌خواهم بی‌فایده چیزی بنویسم.» در نهایت موضوعی سخت انتخاب کرد...» گفت: «این خوب است؛ یک چیز درست‌درمان می‌نویسم.» منابع را گرفت و شروع کرد، اما بخت یار آن موضوع نبود. محمدمهدی شهید شد و گفته بود: «راضی وقاع به کم نیستیم.» راستش می‌گفت، در شیوه‌ریخت بستن از این دنیا هم راضی به کم نبود.»

عقد وازدواجشان چه زمانی بود؟

«چون محمدمهدی را از نسنذر و نیاز به اسام(رضاع) گرفته بودم، برای همین در ۱۳ شهریور ۱۴۰۴ در حرم امام(رضاع) مراسم عقدش را برپا کردیم. بعد از عقد در ۲۲ بهمن ۱۴۰۴ مراسم عروسی‌اش را گرفتیم. حدود ۲۰ روزی از ازدواجش می‌گذشت که ۱۱ اسفندماه روز بعد از اعلام شهادت رهبر عزیزمان بپرسم در شرکتی که کار می‌کرد بر اثر شلیک موشک دشمن به شهادت رسید.»

گویا شهید موفق شده بود، یک مدرک بین‌المللی آشنیزی هم بگیرد؟

«بله. محمدمهدی وقتی که در دانشگاه تحصیل می‌کرد، قبل از ازدواجش در کنار تحصیلش دنبال شغلی می‌گشت و برای همین به یکی از مؤسسات آشنیزی رفت و ثبت‌نام کرد. بعد مدرک آشنیزی بین‌المللی را گرفت و یک آشنیزی بین‌الملل شد. بعد از گرفتن گواهینامه توانست در چندین رستوران کار کند و بعد از آنکه تبحرش بالا رفت، از طرف شرکتی از طریق دانشگاه تهران او را جذب کار کردند و به عنوان آشنیز ماهر در آن شرکت استخدام شد.»

چگونه از شهادت پسر تان اطلاع پیدا کردید؟

«محمدمهدی در ماه مبارک رمضان به شهادت رسید. همان روز خانمش به من خبر داد که قسرار بود برای افطار به خانه پدرخانمش برود، اما نرفته است. هرچه با او تماس می‌گیریم، جواب نمی‌دهد. عروسم از من می‌خواست تا با هم به محل کارش برویم و آنجا خبری از محمدمهدی بگیریم. ساعت ۸:۳۰ شب به محل کار محمدمهدی واقع در جردن رفتیم. دیدم محل کارش از سوی حمله موشکی دشمن با خاک یکسان شده است، یعنی یک ساختمان سه‌طبقه به آوار تبدیل شده بود. کوجهی پر از نیروهای امنیتی و سگهای زنده‌یاب بود. با دیدن این صحنه حالم خیلی بد شد و به آقایانی که آنجا بودند، التماس کردم که «یا محمدمهدی من اینجا هستم یا نه؟» به ما گفتند: «تا فردا زمان می‌برد او را برداری کنیم، شما بروید. هر خبری شد به شما اطلاع می‌دهیم.»

قرار بود تا فردا به ما اطلاع بدهند، اما شش روز تمام طول کشید و نهایتاً پیکر محمدمهدی پیدا شد. زمانی که بالای سر پیکر بپرسم رفتیم، دیدم دو تا دست و دو تا پا و یک تیکه از قسمت بالاتنه بپرسم که در واقع قلب بپرسم بود، در درون تابوت به من هدیه داده شده است. متأسفانه باید بگویم هیچی از این پیکرهای شهید سالم نبود. تمام تشنه مثل اربابشان امام‌حسین(ع) با زبان روزه و تشنه و بدنی اربا آریا شده و بدون سر به شهادت رسیده بودند. پیکر محمدمهدی در کنار دوستان شهیدش بعد از تشییع در قطعه ۴۲ بهشت زهرا خاکسپاری شد.»

با دیدن جنایت امریکا و اسرانیل در صحنه شهادت پسر تان چه حسی داشتید؟

«بدترین صحنه‌ای که در طول عمرم دیده بودم و مرا به یاد خرابه‌های شام و کاروان اسرای اهل بیت(ع) انداخت، همان شبی بود که برای دیدار بپرسم به محل کارش رفتم و آنجا دیدم که هیچ اثری از این بچه‌هایی که در آن شرکت کار می‌کردند، پابرنه به حالت گریه و زاری به سمت اوآرای محل کار محمدمهدی حرکت کردم و فریاد می‌زدم: «محمدمهدی من کجاست؟ من می‌خواهم بپرسم را ببینم.»

در آنجا از همسرم خواستند که مرا به منزل ببرند و گفتند: «به خاطر گوشی‌هایمان ممکن است دوباره اینجا از سوی دشمن موشک زده شود. لطفاً به منزل بروید، ما به شما زنگ می‌زنیم.» من آن‌چون تابعی همچنان گریه می‌کردم و امید داشتم که بپرسم شهید نشده باشد. لحظه‌ای که دوستان‌شان آنجا شهید شده بودند، چند نفری هم از آن کارکنان باقی‌مانده بودند به ما گفتند: «ما محمدمهدی را ندیدیم.» ولی بعد از چند روز او را برداری موتور محمدمهدی را از زیر آوار بیرون آوردند و گفتند: «بله، پسر تان اینجا هست.» ولی هنوز به پیکر محمدمهدی نرسیدیم و بعد از پیداشدن آهن‌قرضه‌های موتور بپرسم، دو روز بعدش طول کشید تا پیکرش پیدا شود، یعنی حدوداً همان پنج‌یا شش روز بعد از شهادت محمدمهدی



چطور شد محمدمهدی در دوره دانشجویی به فکر تشکیل خانواده افتاد؟

«بپرسم در ترم ششم دانشگاه با یکی از همکلاسی‌های دانشگاهش آشنا شد و از همان ابتدا من و پدرش را در جریان گذاشت و گفت: «من دوست دارم با این فرد بیشتر آشنا شوم.» این آشنایی منجر به ازدواج شد و من هم قول دادم اگر ارشدش را قبول شود و در کنار تشکیل خانواده درسش را هم بخواند، برایش به خواستگاری خواهیم رفت. تا اینکه معدل محمدمهدی خیلی خوب شد و به عنوان نفراول رشته خود بدون کنکور وارد مقطع کارشناسی ارشد شد. من هم همانطور که قول داده بودم، در سال آخر تحصیل بپرسم در مقطع کارشناسی ارشد برایش خواستگاری رفتیم و به طور کلی از لحظه آشنایی تا ازدواجش یکسال بیشتر طول نکشید.»



شکوفه زمانی

شهید محمدمهدی صفره، دانشجوی نخبه رشته مترجمی زبان عربی دانشگاه تهران و متولد سال ۱۳۸۲، تازه دامادی بود که تنها با گذشت ۲۰ روز از زندگی مشترکش به شهادت رسید. او که فعال بسیج مساجد و عضو جامعه اسلامی دانشگاه تهران بود، در روز ۱۱ اسفند ۱۴۰۴ با اصابت پرتابه دشمن به محل کارش شهید و پیکر پاکش در قطعه ۴۲ بهشت‌زهرا(س) تهران دفن شد. سکینه حاج‌رضایی، مادر شهید در گفت‌وگو با «جوان» در خصوص زندگی این نخبه علمی می‌گوید: «چون محمدمهدی را از توسل به امام(رضاع) گرفته بودیم، برای همین در ۱۳ شهریور ۱۴۰۴ در حرم امام(رضاع) مراسم عقدش را برگزار کردیم. بعد از عقد در ۲۲ بهمن ۱۴۰۴ مراسم عروسی‌اش را برپا کردیم. ولی بپرسم فقط ۲۰ روز با عروسم زندگی و با شهادتش ما را ترک کرد...»

زندگی شهید صفره را از کجا آغاز می‌کنید؟

«بپرسم متولد ۷ تیر ۱۳۸۲ بود و یک خواهر ۱۲ ساله دارد. اولین نکته‌ای که از زندگی شهید به ذهنم می‌رسد، این است که ما محمدمهدی را از توسل کردن به امام(رضاع) گرفتیم، برای همین هفته تیرماه هر سال برای تولد بپرسم به مشهد و حرم امام(رضاع) می‌رفتم. آنجا جشن تولدش را برپا و هر سال یک‌یک شیرینی برای این روز تهیه و بین زوار حرم پیش می‌کردم.

محمدمهدی در خانواده‌ای فرهنگی متولد شده بود. هر دوی ما (پدر و مادرش) فرهنگی هستیم و هر دو در دبیرستان تدریس داریم. باید بگویم فرزندمان از همان ابتدا با قلم و کاتب، بازی‌های فکری، هوشی و بازی‌هایی که نیاز به فکر و هوش و ذکاوت داشت، آشنا شد. کارهایی که محمدمهدی انجام می‌داد و در آن بیشتر فعالیت داشت، همه از مدل کارهای فرهنگی بود. محمدمهدی در همان ابتدای کودکی با پدرش به مسجد می‌رفت و نماز می‌خواند، حتی با خودم در روضه‌هایی که در مسجد برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. یادم است محمدمهدی در شب‌های قدر ماه مبارک رمضان با ذکر دعای جوشن کبیر در دامان خودم به خواب می‌رفت. بعد از اتمام دعای جوشن کبیر برای سحری با بپرسم به منزل می‌رفتیم. محمدمهدی در همان سن هشت، ۹ سالگی همراه ما روزه می‌گرفت. البته در دو سال اول ظاهر روزه می‌گرفت و غذا می‌خورد و بعد ادامه روزه خودش را می‌گرفت. به اصطلاح خودمان کله‌گنجشکی می‌گرفت تا اینکه کم‌کم عادت کرد چگونه روزه بگیرد. وقتی که کمی بزرگ‌تر شد، از سن ۱۰ سالگی روزه‌های ماه مبارک رمضان را به طور کامل می‌گرفت. به ما می‌گفت: «امامان من بزرگ شدم و دوست دارم مانند شماها همان شب افطار کنم و غذا بخورم.»

محمدمهدی بچه نحیف و لاغری بود. برای همین من نمی‌خواستم به خودش فشار بیاورم. خدا شکر موفق شد روزه‌های ماه مبارک رمضان را قبل از آنکه به سن تکلیف برسد، کامل بگیرد. در ایام کودکی با خودم در مراسم و هیئت‌های مذهبی شرکت می‌کرد تا وقتی که بزرگ‌تر شد و با پدرش در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد.»

از شهید صفره به عنوان نخبه علمی یاد می‌شود، تحصیلاتش چطور بود؟

«چون بپرسم هوش زیادی داشت، سال سوم دبستان را چندی خواند و بعد دوباره کلاس هشتم را همینطور. متولد نیمه دوم ۱۳۸۲ بود، اما چون جهشی خوانده بود، دو کلاس نسبت به همسن‌هایش جلوتر افتاده بود. با معدل ۱۹ و خرده‌ای از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد و در سن ۱۶ سالگی با قبولی در کنکور وارد دانشگاه تهران شد. محمدمهدی چون از کودکی با قرآن آنبوس شده بود، به زبان عربی آشنایی و تسلط داشت. برای همین رشته دانشگاهی‌اش را مترجمی زبان عربی تعیین کرد و در دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد. چون ایشان دانشجوی معتدل الف بود، ارشدش را نیز بدون دادن کنکور و مستقیم از کارشناسی به ارشد پذیرفته شد.»

۳	۶		۸		
	۲		۱		
			۲		۷
				۹	
			۲		۹
۶	۸				
			۵		۷
			۴		۹
			۳		۴

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

با پاسخ جدول شماره ۷۶۲۴

د	س	۷	۸	ب	ا	۱	۱	۱	۱
ب	ا	۱	۷	ا	س	د	ا	۸	۸
۸	ا	ا	۱	۱	د	س	ب	۷	۷
ا	۸	ا	د	ا	۱	۱	ب	۷	س
س	ب	ا	۷	۸	ا	۱	۱	د	د
۱	۸	ا	ب	س	ا	۱	۸	ا	ا
ا	۱	۱	س	ب	ا	۷	د	ا	ا
۷	د	س	ا	ا	۱	۱	۱	ب	ب
ا	ا	ب	۱	۱	۷	۸	س	ا	ا

طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۷۶۲۵

از راست به چپ
 ۱- ورزش مقدس ایرانیان - شمالی‌ترین منطقه شهری تهران ■ ۲- هنر مردان خدا - برترین ملاک ازدواج از نظر پیامبر اسلام - ماکت فرهنگستان ■ ۳- صدای مهیب - برجستگی لاستیک - پرچم - سازمان هوافضای امریکا ■ ۴- آوای زمی کار - میوه صاف دانه یاقوت - عنوانی برای پیشوایان مذهبی دین یهود - پسوند شباهت ■ ۵- زندان پرند - حرف انتخاب - دستی که باید به سسوی نیازمندان دراز شود ■ ۶- آدم نکته سنج - فرش پرزدار - حرف نفی عرب - ویتامین انقباد خون ■ ۷- داروی تزریقی - حرف زمین شوی - از آهنگ های موسیقی ایرانی - ماه پیروزی خون بر شمشیر ■ ۸- علامت بیماری - سردار بزرگ کربلا که در درس وفاداری و جوانمردی را به چهلنایان امومت - توبه معروف - چسبیده به سولقان ■ ۹- آمرزنده گناهان - کمک کننده - عضوی در صورت - دارو ■ ۱۰- پول زاین - فقر ناتمام - نوعی حج - در کارها همواره باید به خدا داشته باشیم ■ ۱۱- بر قوای سه گانه نظارت دارد - نو و باز نشده - از طوایف ساکن در غرب کشور ■ ۱۲- مزه اول خرما - جمله قرآنی - ششمین معصوم - علامت فعل استمراری ■ ۱۳- رودی که در کنار آن فرزندان رسول اکرم را با لب تشنه به شهادت رساندند - میانه دریا - وجه مشترک دشوار و دشمنی - خواب ■ ۱۴- پول گویت - جامه بلند - پایتخت رژیم آل خلیفه ■ ۱۵- درس بزگی که سالار شهیدان در روز عاشورا به بشریت امومت - یکی از دلایل اصلی سکنه است

از بالا به پایین

۱- از شهدای محراب - در راه کسی یا مقصدی جان خود را دادن ■ ۲- سود و فایده - عید اضحی - قرار کردن ■ ۳- صد و یازده - سرپرست - اثنیثایی که انرژی الکتریسیته به راحتی از آنها عبور می‌کند ■ ۴- آب بند - محل تلاقی زمین و آسمان - دعای منسوب به امام حسین - نوعی سامانه ضد موشک ■ ۵- بیماری کزاز - شهری در مصر باستان - اولین مسجد ساخته شده در اسلام - جوی خون ■ ۶- مرغ می‌رود - از کار نماز - جاده قطار ■ ۷- چوب خوشبو - دورویی - شنیدن - دوری یاران ■ ۸- سال آذری - نوعی آچار - اندازه گرمی و سردی هوا - نشانه تیر ■ ۹- از سوره‌های کتاب هدایت - ذره باردار - سینمای فاجعه‌آفرین آبادان - غذای ساده ■ ۱۰- نوعی کشت - گل شهیدان - پدر بزرگ ■ ۱۱- خادم - نی نازک - شبکه و سایت - شهر محل شهادت شهید مدرس ■ ۱۲- کشور صنعا - نیزه‌دار - همسر زن - واحد سنجیار ■ ۱۳- کوه‌های بلند - نرم و شکننده - کشتی جنگی ■ ۱۴- خیرگزاری رسمی ایتالیا - شهر نفتی عراق - ایامان ■ ۱۵- نیروگاهی در مازندران - عملیات شکست حصر آبادن (۵ مهر ۱۳۶۰)